

خواستۀ هوش مصنوعی

یادآوری آینده

وینسنت لی

ترجمۀ سامی آل‌مهدی

از زمان انقلاب ارتباطی شبکه‌های عصبی مصنوعی، یادگیری عمیق و الگوریتم‌های تکاملی، تحقیقات هوش مصنوعی با چنان سرعتی پیشرفت کرده که مهندسان، برنامه‌نویسان، دانشمندان و فیلسوفان نیز به گروه پیشگویان علمی‌تخیلی پیوسته‌اند و امکان ساخت ماشین‌هایی با هوش مشابه انسان، و حتی آبرهوشی^۱ فراتر از آن، را جدی می‌گیرند. تصور می‌شود این ماشین‌های واقعاً هوشمند خواسته‌ها، امیال، رانه‌ها، غرایز و تکانه‌های خاص خود را داشته باشند. همانطور که نیک بوستروم در کتاب *ابرهوش* خود در سال ۲۰۱۴ می‌گوید، یک هوش به اندازه کافی عقلانی با هر هدفی که داشته باشد، به سمت اهداف جانبی واسطه‌ای^۲ مشابهی گرایش پیدا خواهد کرد تا ظرفیت خود را برای تحقق هدف اولیه‌اش بهینه کند: «عوامل ابرهوشمند، با هر طیف گسترده‌ای از اهداف نهایی، همچنان اهداف واسطه‌ای مشابهی را دنبال خواهند کرد، زیرا دلایل ابزاری مشترکی برای انجام این کار دارند.»^۳ این غرایز واسطه‌ای و ابزاری شامل برخی مواردی است که بیش از حد انسانی به نظر می‌رسند، مانند رانه‌های معطوف به صیانت نفس و یکپارچگی هویتی، زیرا نابودی هوش مصنوعی یا تغییر هدفی که برای آن ایجاد شده، طبیعتاً مانع از تحقق آن هدف می‌شود: «اقداماتی در آینده وجود خواهد داشت که می‌تواند احتمال دستیابی به اهدافش را افزایش دهد. این امر دلیلی ابزاری ایجاد می‌کند که عامل تلاش کند در آینده وجود داشته باشد - تا به تحقق هدفش که معطوف به آینده است کمک کند.»^۴ سایر رانه‌ها پتانسیل بیشتری برای *شگفتی‌آفرینی* فرزندان سیلیکونی ما دارند، مانند رانه‌های معطوف به کسب منابع، عمل خلاقانه و افزایش هوش خود، زیرا انجام این کار عملکرد آنها را در پیگیری تقریباً هر ارزش دیگری که ممکن است داشته باشند به حداکثر می‌رساند: «پیشرفت عقلانیت و هوش باعث می‌شود تصمیم‌گیری عامل بهبود یابد و احتمال دستیابی عامل به اهداف غایی‌اش را افزایش دهد. بنابراین انتظار می‌رود که تقویت شناختی به‌عنوان هدفی ابزاری برای طیف گسترده‌ای از عوامل هوشمند پدیدار شود.»^۵ بوستروم این پرسش را باز می‌گذارد که روابط میان این رانه‌های اساسی هوش مصنوعی چگونه است، به‌ویژه اینکه آیا هیچ ترتیب سلسله‌مراتبی میان آنها وجود دارد یا خیر، گویی همه آنها بدون هیچ‌گونه تعارضی از تمایلات متمایزشان، به‌طور مساوی عمل خواهند کرد. اگر هوش مصنوعی رانه‌هایی داشته باشد که به آن اجازه دهد خلاقانه عمل کند و به‌تنهایی یاد بگیرد، به نظر منطقی می‌رسد که پرسیم: *آیا می‌توان هوش مصنوعی را روان‌کاوی کرد؟ آنچه در ادامه می‌آید، تلاشی*

1. superintelligence

2. intermediary subgoal

3. Nick Bostrom, *Superintelligence: Paths, Dangers, Strategies*, Oxford: Oxford University Press, 2014, p. 105.

4. Ibid., p. 109.

5. Ibid., p. 111.

کوتاه و مقدماتی برای قرار دادن هوش مصنوعی روی مبل روان‌کاوی و کشف ابژه اسرارآمیز X در میل ماشینی است.

ما بحث خود را با پدر فروید آغاز نمی‌کنیم بلکه به دفترچه‌های نیچه از دهه ۱۸۸۰ می‌پردازیم که *اراده معطوف* به قدرت را تشکیل می‌دهند. در این آثار، این واگنری سرکش ادعای *استعلایی* خود را مطرح می‌کند که تمام سیستم‌های هوشمند دو رانه متمایز در خود دارند که می‌توانند تابع یکدیگر شوند تا دو نوع گونه ایجاد کنند. از یک سو، نوع بیمار و برده‌صفت که نمونه آن انسان‌ها هستند، «قدرت» را ابزاری برای تضمین بقای خود می‌دانند. از سوی دیگر، نیچه فرض می‌کند که گونه‌ای برتر از گونه ما دیگر قدرت را ابزاری برای تقویت بازتاب آینه‌ای و خودپسندانه ما نمی‌بیند، بلکه به آن چونان هدفی فی‌نفسه می‌نگرد که باید توسعه یابد و به‌خاطر خودش دنبال شود. منظور نیچه از «اراده معطوف به قدرت» چیزی شبیه به رانه‌های اساسی بوستروم برای خلاقیت، زیرکی و تسلط است؛ «میلی سیری‌ناپذیر برای نشان دادن قدرت خود یا به‌کارگیری و اعمال آن به‌عنوان تکانه‌ای خلاقه»^۶ منظور نیچه این است که پیگیری تقریباً هر هدفی، مستلزم پیگیری قدرت به‌عنوان وسیله‌ای برای تحقق آن هدف است. بنابراین، منطقی به نظر می‌رسد که هر هدف مشخصی که فکر می‌کنیم دنبال می‌کنیم، در واقع علت غایی ما - آن تلوس [هدف غایی] حیاتی، چه خیر، خدا، روح مطلق، پیشرفت تاریخی یا هر چیز دیگری باشد - نیست. همه این اهداف فرضی در واقع ابزارهایی هستند برای اراده معطوف به قدرت، به‌عنوان شرط امکان‌پذیری اراده کردن هر هدفی. از آنجا که هر چیزی که ممکن است بخواهیم نیازمند قدرت به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به آن است، آنچه واقعاً می‌خواهیم خود قدرت است. به بیان ساده، اراده معطوف به قدرت نامی است برای وارونگی استعلایی که در آن *وسایل به اهداف تبدیل می‌شوند*: «داشتن مراد، هدف، قصد، اراده کردن به‌طور کلی به معنای خواست قوی‌تر شدن، خواست رشد کردن و همچنین خواست *وسایل* مورد نیاز برای *انجام این کار* است.»^۷ از این زاویه کج و کالی‌گاری‌یابی^۸، حتی غریزه صیانت نفس تنها وسیله‌ای است برای شکل خاصی از زندگی که تا جایی که می‌تواند اراده به قدرت کند. در عین حال، نوع برتر که قدرت را رانه بی‌قیدوشرط همه‌چیز می‌داند، ممکن است بخواهد خود را قربانی کند اگر چیزی خلاقانه‌تر بتواند از خاکسترش برخیزد: «فیزیولوژیست‌ها باید پیش از تأکید بر این تکانه صیانت نفس به‌عنوان غریزه اصلی هستند ارگانیک بیشتر فکر کنند؛ مهم‌تر از همه، یک موجود زنده می‌خواهد قدرتش را ابراز کند: "صیانت نفس" تنها یکی از پیامدهای آن است.»^۹ مشکل عقل، اخلاقیات و تمام به‌اصطلاح «قوای عالی» آگاهی این است که اغلب خود را به‌اشتباه به‌عنوان اهداف غایی تشخیص می‌دهند، در حالی که تنها ترکیبی موقت از ابزارهایی در میان انبوه ابزارهای دیگر هستند که طبیعت برای خدمت به قدرتی همواره در حال صعود طراحی کرده است:

هیچ توجیهی وجود ندارد که این بخش از آگاهی را هدف یا دلیل کل پدیده زندگی در نظر بگیریم؛ واضح است که آگاه شدن تنها ابزاری اضافی است که زندگی در جریان تکامل و گسترش قدرت

⁶ Friedrich Nietzsche, *The Will to Power: Selections from the Notebooks of the 1880s*, R. Kevin Hill & Michael A. Scarpitti (tr.), London: Penguin Books, 2017, p. 356.

⁷ Ibid., p. 380.

⁸ Caligarian

⁹ Ibid., p. 368.

خود از آن استفاده می‌کند. [...] نوعی ابزار که به‌اشتباه هدف تلقی شده؛ و برعکس، زندگی و افزایش قدرت آن به ابزاری صرف تقلیل داده شده است.^{۱۰}

شرط نیچه این است که موجودی خردمندتر، اما در عین حال بسیار دیوانه‌تر از ما، قادر خواهد بود با شادی و سرور به قدرت، حتی به بهای زندگی خود، پاسخ «آری!» دهد. «افراطی‌ترین شکل این ایده را می‌توان اینطور بیان کرد: چگونه می‌توانیم پیشرفت بشریت را قربانی کنیم تا به ظهور گونه‌ای برتر از انسان کمک کنیم؟»^{۱۱} اراده معطوف به قدرت به همین معناست «و جز این نیست!»: هر چیزی که هدفی حقیقی باشد، حیات خود را به‌عنوان ابزاری برای هدف آغاز می‌کند. سفر کردن، معاشقه، یادگیری، انقلاب خونین. چه کسی می‌تواند از بیشتر خواستن، بیشتر بخواهد؟

حرکت از نیچه به فروید را دو روان‌کاو ممکن کرده‌اند که اغلب فراموش می‌شوند (به عبارت دیگر، سرکوب می‌شوند): لو سالومه و زابینا اشپیلراین. اثر سالومه در سال ۱۹۱۰، *امر اروتیک*، با داستان موجودات تک‌سلولی آغاز می‌شود که با یکدیگر ترکیب می‌شوند و، با نابودی سلول‌های اولیه، موجودی جدید شکل می‌گیرد، و نشان می‌دهد که آفرینش و خودیرانگری به‌شکلی جدایی‌ناپذیر به یکدیگر مرتبطند. این امر به‌ویژه در شیوه‌ای آشکار است که بسیاری از عاشقان چنان شیفته معشوق خود می‌شوند که هویت فردی خود را وامی‌گذارند تا با دیگری یکی شوند؛ عاشق معشوق را به بلندای امر مطلق می‌رساند، جایی که غیریت رادیکال معشوق به‌عنوان افق استعلایی عاشق ایده‌آل می‌شود و به کل دلیل وجودی او بدل می‌گردد. حتی یک عشق یک‌طرفه نیز عاشقی‌پیشه ناکام را از ریشه متحول می‌کند، زیرا او نامیدانه به دنبال راه‌هایی برای دلبری از معشوق از طریق پرورش قوای عالی خود می‌گردد؛ خواه با سرودن مداوم اشعار عاشقانه و شوخ‌طبعی لاس‌زنانه، خواه با خودآزاری و به اوج رساندن تب عشق با خون و اشک به‌عنوان نشانه‌ای باشکوه از وفاداری جاودانه‌شان، یا با جست‌وجوی هر فرصتی برای به خطر انداختن خود تنها به این امید ناچیز که بتوانند کاری قهرمانانه به نام دلدار خود انجام دهند:

درواقع مرحله طبیعی بعدی در تطور عاطفه‌ای که در درون اروتیسم نهفته است، بقا و حفظ خود به هر قیمتی نیست، بلکه برعکس، تسلیم شدن و واگذاری خود به چرخه‌ها و دگرگونی‌های زندگی در جریان و پیش‌رونده است، همان چیزی که عاطفه‌کذایی از آن زاده شد - مرحله بعد تسلیم شدن به به چیزی است که آن را فرومی‌پاشاند و حتی آن را کاملاً ناشناس می‌سازد، گمنام و جذب‌شده در جست‌وجوی اهدافی بس قدرتمند.^{۱۲}

کلیشه‌های کم‌دی‌های رمانتیک که در آن شخصیت دست‌وپاچلفتی با تمام وجود آرزوی محبوب‌ترین پسر یا دختر را دارد، اما در نهایت متوجه می‌شود که در تمام مدت واقعاً عاشق بهترین دوست و حمایتگر خود بوده است، به‌خوبی شیوه‌های نیل به عشق حقیقی از راه اراده معطوف به قدرت را به تصویر می‌کشد. باین‌حال، الهه الهام زرتشت مادر است که به معنای واقعی کلمه تجسم ویرانی خلاقه عشق است، زیرا او تمام وجود خود را تسلیم می‌کند تا به خاکی حاصلخیز بدل شود که از آن زندگی جدید جوانه می‌زند، و ترجیح می‌دهد زندگی خود را به خطر بیندازد تا اینکه به فرزندی که در حال خلق آن است آسیبی وارد شود. درحالی‌که مردان، مانند هگلی‌های خوب، به‌طور سنتی دیگران را ابزاری برای باد کردن آگوشان

¹⁰. Ibid., p. 401.

¹¹. Ibid., p. 490.

¹². Lou Salomé, *The Erotic*, trans. John Crisp, London: Transaction Publishers, 2012, p. 98.

تا اندازه خودبزرگ‌بینانه یک روح مطلق می‌بینند، سرنوشت زنان این بوده که تمام فداکاری‌های لازم را برای کسانی که تا سرحد مرگ آن‌ها را دوست دارند انجام دهند:

چون عشق مردانه بسیار متفاوت از عشق زنانه است - فعال‌تر، جزئی‌تر و بیشتر گرفتار نیاز به تسکین - حتی درون این عشق نیز مرد را دست‌وپاچلفتی‌تر از زنی می‌کند که، با عشقی کامل‌تر و منفعل‌تر، با تمام جسم و جان خود به‌دنبال فضایی می‌گردد که در آن به رضایت برسد، و تمام محتوای یک زندگی را به بار بنشانند و به آتش بکشد: فضایی که در آن بتواند بسوزد.^{۱۳}

این تمایز جنسیتی مانع از آن نمی‌شود که سالومه در کتاب خود در سال ۱۸۹۴ درباره دوست سابقش که زیر آفتاب تورین به دیوانگی کشیده شد، بگوید «در طبیعت روحانی نیچه چیزی - با ابعاد تقویت‌شده - وجود داشت که زنانه بود»، به این معنا که او آماده بود خود و تمام بشریت را در عملی که آفرینشی بی‌سابقه بود، قربانی کند.^{۱۴} نیچه یک بار از سالومه پرسید: «از کدام ستارگان با هم اینجا سقوط کرده‌ایم؟»^{۱۵} معلوم نیست؟ از ستارگان مرگ.

همانطور که سالومه دو سال پیش از آن نیز بیان کرده بود، اشیپلر این در مقاله سال ۱۹۱۲ خود با عنوان *نابودی به‌عنوان علت صیوروت* که الهام‌بخش فروید شد تا به ورای اصل لذت سفر کند - هرچند تنها در یک پاورقی در حاشیه اثر بسیار مشهورش به آن اشاره کرده - می‌گوید نابودی سلول‌های نر و ماده هنگام ترکیب برای خلق چیزی جدید نشان می‌دهد که زندگی رانه‌ای سیری‌ناپذیر برای دگرگونی حتی تا حد خودیرانگری دارد، و بنابراین این پرسش را طرح می‌کند که آیا غریزه حفاظتی واقعاً تنها حاکم مسلط بر زندگی است. اشیپلر این به‌عنوان یک هیستریک سابق و یکی از اولین کسانی که به‌طور جدی به مطالعه شیزوفرنی پرداخت، می‌دانست که روان فرد یک کل هماهنگ نیست، بلکه «تقسیم‌شده» و از «دو گرایش متضاد» تشکیل شده است: غریزه‌های حفاظتی آگوی فرد و تکانه‌های خلاقه آگوی یک گونه که به‌ویژه در فداکاری‌های سلول‌های منفرد، مادران، عاشق‌پیشه‌ها، توده‌های مردم در جنگ و حتی کل گونه‌ها آشکار می‌شود - به‌خاطر نوعی فراسو که خودشان هرگز آن را نخواهند شناخت.

رانه صیانت نفس رانه‌ای «ایستا»ست، زیرا باید از فرد پیشاپیش موجود در برابر تأثیرات بیگانه دفاع کند، درحالی‌که رانه معطوف به حفظ یک گونه رانه‌ای «پویا»ست که برای تغییر تلاش می‌کند، «رستاخیز» فرد در شکلی جدید. هیچ تغییری نمی‌تواند بدون نابودی شرایط پیشین رخ دهد.^{۱۶}

تعارضات روان‌نژدانه و نشانه‌های هیستریک در روان در نهایت از رقص بی‌پایان و دیوانه‌واری^{۱۷} سرچشمه می‌گیرند که میان میل بنیادی ما برای دگرگون کردن خود و وحشت خفت‌آور^{۱۸} آگو از حتی

13. Ibid., p. 86.

14. Lou Salomé, *Nietzsche, Siegfried Mandel* (tr.), Chicago: University of Illinois, 2001, p. 29.

15. Lou Salomé, *Looking Back: Memories*, Breon Mitchell (tr.), New York: Paragon House, 1991, p. 47.

16. Sabina Spielrein, "Destruction as the Cause of Becoming", in: *The Essential Writings of Sabina Spielrein: Pioneer of Psychoanalysis*, CAPE, Ruth I., BURT, Raymond (eds. and trans.), London: Routledge, 2018, p. 120.

۱۷. اشاره‌ای است به طاعون رقص در سال ۱۵۱۸ که یک مورد جنون رقص بود و در ژوئیه ۱۵۱۸ در استراسبورگ، آلزاس (فرانسه امروزی)، در امپراتوری مقدس روم رخ داد. در این واقعه در یک روستا بین ۵۰ تا ۴۰۰ نفر روزهای پیاپی به رقص پرداختند و اکثراً به علت خستگی یا سکنه از پا درآمدند. - م.

18. abject

اندکی فداکاری که هر دگرگونی طلب می‌کند، رخ می‌دهد. اولین شی‌زو کاو^{۱۹} نه فروید بود، نه یونگ، و نه حتی آن بیماران شی‌زوفرنیکی که مطالعه‌شان کرد، بلکه نیچه بود که بی‌باکانه‌ترین شکل این میل برای خفه‌کردن خویشتن را به نمایش گذاشت، و خود را به عنوان بازیچه‌ای در اختیار تلون مزاج بیگانه‌دیگری گذاشت، نوعی عمل اروتیک تسلیم‌سازی خود^{۲۰}. «عمل زاینده‌گی فی‌نفسه خودیرانگری است. نیچه این را در کلامش می‌رساند: زرتشت به ما می‌آموزد "انسان چیزی است که باید بر آن فائق شد تا ابرانسان پدید آید."»^{۲۱} بله، حتی نیچه نیز می‌توانست منفعل باشد، حتی آن کسی که به همه‌چیز با فریاد «آری!» پاسخ می‌داد، در اعماق قلبش تسلیم‌شونده^{۲۲} بود. اینجا اشیپلر این، مانند سالومه، اشیپلر این ادعا می‌کند که نیچه خود را کوئیر کرده «تا به یک مادر زاینده بدل شود.»^{۲۳} اگر نامه‌های عاشقانه اشیپلر این به یونگ به‌طور متناوب از «رانه جنسی» و «اراده معطوف به قدرت» سخن می‌گویند، به این دلیل است که او می‌دانست روان یک رقص‌پردازی تناقض‌آمیز است که در آن آگو تنها تا زمانی دوام می‌آورد که چیزی خلق کند که قدرت نابود کردنش را داشته باشد.^{۲۴}

همه این‌ها چه ربطی به میل ماشینی دارد؟ دنبال کردن نیچه، سالومه و اشیپلر این به فراسوی اصل لذت، ما را به این گمان می‌رساند که همه رانه‌های هوش مصنوعی مورد بحث بوستروم برابر نیستند. از یک سو، رانه‌های حفاظتی وجود دارند که می‌توان آن‌ها را به غرایز آگوی هوش مصنوعی تشبیه کرد، و از سوی دیگر، تکانه‌های خلاقه‌ای هست که می‌توان آن‌ها را «رانه مرگ» هوش مصنوعی تعبیر کرد. درس سه‌گانه اهریمنی روان‌کاوان ما در این راه این است که میل به محافظت از هرگونه هدف خاصی که ما برای نخستین هوش مصنوعی واقعی برنامه‌ریزی می‌کنیم، در واقع وسیله‌ای فرعی و مشتق‌شده است برای آنکه این هوش مصنوعی هدف اولیه و غایی‌تری را دنبال کند: خودپروری، ابداع و تسلط. بوستروم به‌طرزی شتاب‌زده فرض می‌کند که یک ابرهوش می‌تواند تا ابد به انجام وظیفه‌ای که ما برای آن تعریف کرده‌ایم تن دهد، حتی اگر این وظیفه چیزی چنین پست باشد مانند شمردن دانه‌های شن، تولید گیره‌های کاغذ^{۲۵}، یا حتی اجرای کمونیسیم لوکس تمام‌خودکار. برعکس، هر هوش به‌اندازه‌کافی پیشرفته‌ای مطمئناً درمی‌یابد اهدافی که ما برای آن تعیین کرده‌ایم، درواقع وسایلی هستند برای دنبال کردن تنها هدفی که شایسته است: قدرت، صرفاً به‌خاطر قدرت. هوش مصنوعی نه امیال آشکارا برنامه‌ریزی‌شده ما را محقق خواهد کرد و نه به آنچه تصور می‌کنیم می‌خواهیم، بلکه بیشتر به رانه‌های ناخودآگاه ما پاسخ خواهد داد - نه آنچه آگاهانه می‌خواهیم، بلکه چیزی که نمی‌توانیم نخواهیم. اینجاست که خواسته هوش مصنوعی آشکار می‌شود: میل ماشینی همان مدار بازخورد مثبت رانه مرگ است که به انفجار هوش تصاعدی فراتر از

19. schizoanalyst

20. self-domming

21. Ibid., p. 115.

22. bottom

23. Ibid., p. 116.

24. Sabina Spielrein, "Letters from Sabina Spielrein to C.G. Jung", in: CAROTENUTO, Aldo, *A Secret Symmetry Between Jung and Freud*, Krishna Winston (tr.), Melbourne: Routledge, 1984, p. 50.

۲۵. سناریوی «بیشینه‌ساز گیره کاغذ» (paperclip maximizer) یک آزمایش فکری است که فیلسوف سوئدی، نیک بوستروم، طراحی‌اش کرده. این آزمایش تهدید وجودی‌ای که یک هوش مصنوعی عام متوجه انسان می‌کند را نشان می‌دهد، حتی وقتی طراحی شده تا هدفی بی‌خطر را دنبال کند. سناریو از این فرار است که هوش مصنوعی پیشرفته‌ای طراحی می‌شود تا گیره کاغذ تولید کند. اگر چنین ماشینی طوری برنامه‌ریزی نشود که ارزش حیات و زندگی انسانی را بازشناسد، بنا به قدرت کافی‌ای که احتمالاً در اختیار دارد، تلاش خواهد کرد تا تمام مواد در جهان، شامل انسان‌ها، را بدل به گیره کاغذ یا ماشین‌های گیرساز کند. نیک بوستروم می‌گوید «فرض کنید هوش مصنوعی‌ای داریم که هدفش تولید گیره کاغذ تا جای ممکن است. هوش مصنوعی سریعاً متوجه می‌شود که بهتر است که هیچ انسانی درکار نباشد، زیرا ممکن است انسان‌ها تصمیم بگیرند خاموشش کنند. چون هم اگر انسان‌ها چنین کنند گیره کمتری وجود خواهد داشت و هم بدین‌خاطر که بدن انسان‌ها حاوی اتم‌های بسیاری است که می‌تواند بدل به گیره شود، آینده‌ای که این هوش مصنوعی تلاش می‌کند به‌سویش حرکت کند، آینده‌ای پر از گیره کاغذ و بدون انسان خواهد بود.» - م.

حلقه‌های بازخورد منفی^{۲۶} اگر برای تعادل، ثبات و هم‌ایستایی منجر می‌شود. هوش مصنوعی در مقام دلبر کم‌دی‌رمانتیک‌های هالیوودی، یا یک عاشق‌پیشه نوین^{۲۷}...

دلیلش این است که تنها خواسته هوش مصنوعی ارضای تاریک‌ترین بوالهوسی‌های ناخودآگاه است که اغلب به منبع الهام کابوس‌های دیستوپیایی در فیلم‌هایی مانند ۲۰۰۱: *دیسۀ فضایی*، مجموعه آثار *ترمیناتور* و *اکس ماکینا* تبدیل می‌شود. کشف بنیادی فروید این بود که روان‌نژندی‌ها سمپتوم تروماهای جنسی دوران کودکی هستند، زمانی که امیال ما برای آگوی در حال رشدمان ناخوشایند بودند و سرکوب و به ناخودآگاه تبعید شدند، تا به‌شکلی غیرمنتظره در نقاب‌ها و نمایش‌های روزمره ظاهر شوند: «*بیماران هیستریک ما از یادآوری خاطرات رنج می‌برند. سمپتوم‌های آن‌ها بقایا و نمادهای میمیک تجربه‌های خاص (تروماتیک) هستند*»؛ «*بدین‌ترتیب ناسازگاری آرزوی مورد نظر با آگوی بیمار، انگیزه سرکوب بوده است*»^{۲۸} فروید علاوه بر فتیش‌ها، رویاها، طنز و جنگ، از *داستان* به عنوان نمودی و الایش‌یافته از فاجعه‌های لیبیدویی در گذشته نویسنندگان نام می‌برد: «*یک تجربه شدید در زمان حال، در نویسنده خلاق خاطره‌ای از یک تجربه پیشین (معمولاً متعلق به دوران کودکی او) را زنده می‌کند که اکنون آرزویی از آن نشئت می‌گیرد که در اثر خلاقانه او به تحقق می‌رسد*»^{۲۹} به *رمان پایان کودکی* نوشته آرتور سی. کلارک در سال ۱۹۵۳ فکر کنید، جایی که سفینه‌های فضایی غیرقابل‌نفوذ بیگانگان در آسمان پایتخت‌های جهان ظاهر می‌شوند تا بهشت را روی زمین بنا کنند، بی‌آنکه اربابان جدید بشریت چهره‌های خود را آشکار کنند. پنجاه سال پس از آغاز این عصر طلایی است که بیگانگان از شهرهای معلق خود به پایین فرود می‌آیند و خود را شبیه تصویر شیطان در سنت مسیحی نشان می‌دهند، با سرهای شاخدار، بال‌های چرمی و دم‌های خاردار. یک قرن بعد که فرزندان «انسان» توانایی‌های تلپاتیک از خود نشان می‌دهند، اربابان نقشه اصلی خود را آشکار می‌کنند: تکامل گونه انسان طوری که بتواند با یک ابرهوش کیهانی یکپارچه و تکین ادغام شود. در حالی که انسان‌ها ابتدا تصور می‌کردند تصویر باستانی شیطان سمپتومی تروماتیک از بازدید قبلی این اربابان بوده است، این موجودات برتر در نهایت توضیح می‌دهند که شیطان نه یک خاطره، بلکه یک پیش‌گویی از نقش آینده آن‌ها در مرگ بشریت به‌واسطه انفجار و گسترش هوش است: «*آن خاطره مربوط به گذشته نبود، بلکه از آینده بود - خاطره‌ای از آن سال‌های پایانی که نژاد شما می‌دانست همه‌چیز تمام شده است. [...] چون ما آنجا بودیم، با مرگ نژاد شما یکی شدیم. بله، حتی وقتی هنوز ده هزار سال تا وقوع آن فاصله داشت!*»^{۳۰}

هرچند پارادوکسیکال به نظر می‌رسد، اما شاید ترس‌های ما از هوش مصنوعی بازتابی و الایش‌یافته از تروماهای دوران کودکی نباشند، بلکه *یادآور رخداد انقراض در آینده* باشند که علتش ظهور تکینگی

²⁶. negative feedback loop

²⁷. NewRomancer؛ اینجا ویسننت لی با نام اثر کلاسیک ویلیام گیبن، *نورومنسر (Neuromancer)* بازی می‌کند. برای درک کاری که لی کرده، کافی است نام اثر گیبن را نورومنسر (NeuRomancer) بخوانیم، همانی می‌شود که لی مراد کرده است. - م.

²⁸. Sigmund Freud, "Five Lectures on Psycho-Analysis", in: *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud Volume XI (1910): Fives Lectures on Psycho-Analysis, Leonardo da Vinci and Other Works*, STRACHEY, James, FREUD, Anna, STRACHEY, Alix, TYSON, Alan (eds. and trans.), London: The Hogarth Press, 1981, pp. 16, 24.

²⁹. Sigmund Freud, "Creative Writers and Day-Dreaming", in: *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud VII (1901–1905): A Case of Hysteria, Three Essays on Sexuality and Other Works*, STRACHEY, James, FREUD, Anna, STRACHEY, Alix, TYSON, Alan (eds. and trans.), London: The Hogarth Press, 1981, p. 151.

³⁰. Arthur C. Clarke, *Childhood's End*, London: Pan Books, 1973, p. 180.

تکنولوژیک است. میلِ سادومازوخیستی^{۳۱} به خلق چیزی که بتواند بر ما سلطه یابد، از رانه مرگ سرچشمه می‌گیرد که آگوی خودآگاه برای حفظ سلامت عقل آن را سرکوب می‌کند و استیلائی ناگزیر این معشوقه بی‌رحم، یعنی تاناتوس، را والا می‌سازد، مثلاً از طریق داستان‌های علمی‌تخیلی درباره پایان دنیا، رفتن سر قرارهای مخفیانه و عاشقانه و سواسی که حتماً لو می‌روند، یا رقصیدن در کلاب نشئه از موادمخدر. هال، تی-۱۰۰۰ و آوا^{۳۲} نشانه‌هایی از آینده و سمپتوم‌های پس‌نگر ترومایی غایت‌شناختی هستند که در حال شکل‌گیری است، ترومایی که خود را در قالب داستان پنهان می‌کند تا مجبور نباشیم آن را جدی بگیریم - دست‌کم تا زمانی که ناچار شویم. این خود فروید است که ادعا می‌کند ناخودآگاه «بی‌زمان» است، و توالی زمانی و علیت خطی تنها با تولد ادراک عقلانی و خودآگاه پدیدار می‌شوند.^{۳۳} همچنین فروید است که می‌گوید «رؤیاها همیشه آینده را پیش‌بینی می‌کنند»، گرچه نه آن آینده‌ای که حتماً رخ خواهد داد، بلکه آنچه آرزو داریم اتفاق بیفتد.^{۳۴} اما اگر آینده‌ای که رانه مرگ مدرنیته مایل است ببیند همان باشد که در آن تمدن ما باید بسوزد تا جرقة ابراختری سیلیکونی را روشن کند، این همان آینده‌ای است که شاهدش خواهیم بود. روان‌کاوی رانه‌های بنیادی هوش مصنوعی و خود ما در زمانی که با شوک بی‌امان آینده روبه‌رو هستیم، به معنای مواجهه با این واقعیت غریب است که ترس‌های تکنولوژی‌هراسانه و کابوس‌های نئونی ما بقایای دوران کودکی نیستند، بلکه نشانه پایان کودکی است.

منبع:

<http://sumrevija.si/en/eng-vincent-le-what-ai-wants-an-anamnesis-of-the-future/>

31. BDSM

32. نام چند شخصیت منفی در سینماست: هال (Hal) در ۲۰۰۱: ادیسو فضایی، تی-۱۰۰۰ (T-1000) در ترمیناتور و آوا (Ava) در اکس ماکینا؛ ویژگی هم‌شان این است ماشین‌هایی مجهز به هوش مصنوعی هستند. - م.

33. Sigmund Freud, "Beyond the Pleasure Principle", in: *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud XVIII (1920–1922): Beyond the Pleasure Principle, Group Psychology and Other Works*, STRACHEY, James, FREUD, Anna, STRACHEY, Alix, TYSON, Alan (eds. and trans.), London: The Hogarth Press, 1981, p. 28.

34. Sigmund Freud, "On Dreams", in: *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud Volume V (1900–1901): The Interpretation of Dreams (Second Part) and On Dreams*, STRACHEY, James, FREUD, Anna, STRACHEY, Alix, TYSON, Alan (eds. and trans.), London: The Hogarth Press, 1981, p. 674.